



دکتر مهدی امینیان

◻ پژوهشگر و تحلیلگر فرهنگ و سیاست آمریکایی
◻ همکار در مرکز مطالعات آمریکا

آینده‌ای نامطمئن

تاریخی کوتاه به بلندای خشونت

تازه‌وارد باشگاه تمدن‌ها، مدعی پایان تاریخ است.

و آینده را در مشت تاریخ، پنهان نگه داشته است؛ البته این، همه قصه نیست. واقعیت آن است که وجود تجربیات مشترک افتخارآمیز برای آمریکایی‌ها، می‌توانست شهروندان وفاداری به وجود آورد که در حفظ آن تجربه و شکل دادن به خاطرات افتخارآمیزتر، کوشا باشند اما تاریخ کوتاه ایالات متحده جدا از اینکه خاطرات مشترک زیادی برای شهروندانش بازگونی کند، بسیاری از معدود خاطراتی هم که دارد، اصلاً افتخارآمیز نیست؛ بنیان‌گذارانی که در توسعه سرزمین خود به سمت غرب، بومیان آمریکا را نابود کردند، تدوین قانون اساسی که در آن زنان و بردگان، اساساً شهروند به شمار نمی‌رفتند، مخالفت نزدیک به نیمی از ایالات با لغو بردگی، حتی پس از نزدیک به صدسال از تشکیل ایالات متحده و تظاهر غرورآمیز پلیس این کشور به حذف و سرکوب

زمینه‌ساز آینده نامطمئنی در این کشور شده است.

سال‌های ۱۷۷۶، ۱۸۹۸، ۱۹۴۵ و ۱۹۹۱ میلادی برای ایالات متحده به‌عنوان یک کشور، قدرت منطقه‌ای، ابرقدرت غرب و امپراتوری جهانی، به‌مثابه یک آغاز است؛ نقاطی در تاریخ که همگی حتی اولین آن نیز نسبت به فراخنای بلند تاریخ تمدن‌ها، بسیار نزدیک می‌نماید، مانند آخرین ثانیه‌ها از یک دقیقه. اینکه ملتی با چنین گستره نفوذ و اعمال قدرت و خشونت در جهان، تازه‌وارد باشگاه تمدن‌ها باشد، به همان میزان که آن را غیرقابل پیش‌بینی کرده است و به آن، فرصت می‌دهد تا دست بالا را در حوزه‌های مختلف به دست آورد که آینده آن را نیز نامطمئن می‌نماید. فقدان گذشته، حال را در اختیار ایالات متحده قرار داده

صفحات تاریخ جهان، مملو از خشونت‌هایی است که آمریکا، مرتکب شده است. درواقع، بزنگاه تاریخی نشان می‌دهد که این کشور در پوشش حقوق بشر و شعار انسان دوستانه، جنایات فجیعی را در تاریخ به ثبت رسانده است. نسل‌کشی، پایمال کردن حقوق زنان، سرکوب سیاه‌پوستان، فاجعه هیروشیما و ناکازاکی، تأسیس رژیم کودک‌کش، قتل‌عام در ویتنام، افغانستان، عراق و...، از جمله جنایت‌هایی است که در کارنامه این تازه‌وارد باشگاه تمدن، ثبت شده است و باعث شده تجربیات مشترکی که آمریکایی‌ها به آن افتخار کنند یا شهروندان وفاداری پرورش دهند، وجود نداشته باشد؛ زیرا سیر خشونت آن‌ها در جهان،



سیاه‌پوستان که تاکنون نیز ادامه یافته، توسعه خشونت‌آمیز قدرت خود در جهان پس از جنگ جهانی دوم که تنها یکی از آن‌ها، کودتا علیه دولت‌های مردمی مانند دولت دکتر محمد مصدق در ایران بوده است، شهرت بین‌المللی به‌عنوان اولین و مهم‌ترین پشتیبان از تأسیس قهرآمیز رژیم کودک‌کش صهیونیستی، حمایت از دیکتاتورهای فسیل‌شده تا همین اوایل قرن بیست و یک میلادی و کسب رتبه یک با اختلاف زیاد در تولید پورنوگرافی و انتشار آن در جهان، هیچ‌کدام نمی‌تواند برای شهروندی که تاریخ کشورش را می‌خواند و می‌شنود، وفاداری ایجاد کند. شاید به همین دلیل است که انبوه فیلم‌های سفارشی در ایالات متحده، با هدف تقویت افتخار به سرزمین و ملت آمریکا ساخته می‌شود که حتی از تولید

قهرمان‌های ساختگی نیز ابایی ندارند. وقتی سخن از خاطرات مشترک به میان می‌آید، باید سیاه‌پوست آمریکایی را تصور کنید که در نوزدهم ماه ژوئن (۱۵ روز پس از جشن روز استقلال)، «جشن ژوئنیتینز»^۱ را برگزار نموده و تعجب می‌کند که تقریباً نیمی از مردم آمریکا، حتی با نام این جشن نیز آشنا نیستند. نوزدهم ژوئن، سالروز جشن آزادی بردگان در بحبوحه جنگ داخلی است که اولین بار توسط بردگان آزادشده در سال ۱۸۶۵ میلادی، در شهر نگراس برگزار شد؛ چیزی شبیه به ۵ ژوئن که یادآور سال ۱۸۲۷ میلادی است زمانی که حدود چهار هزار سیاه‌پوست پس از تصویب آزادی بردگان در ایالت نیویورک، رژه شادی خود را در خیابان معروف برادوی به

نمایش گذاشتند. حالا بعد از ۱۶۵ سال از مناسبت اول و ۱۹۳ سال از مناسبت دوم، نظرسنجی مؤسسه دیدگاه‌ها و تحلیل‌های هریس^۲، نشان می‌دهد که واقعاً هنوز نزدیک به نیمی از مردم آمریکا نمی‌دانند که ژوئنیتینز چیست. گویی بخشی از یک کشور در جهانی دیگر از اندیشه‌ها و رفتارها زندگی می‌کنند و سایر شهروندان نیز در جهان یا حتی جهان‌هایی متفاوت. اگر به بیان هوسرل سخن بگوییم، بسیاری از سفیدپوستان در «زیست جهان» سیاه‌پوستان آمریکایی، جایی ندارند زیرا بیشتر باورهای اساسی آنان در مورد انسان و جامعه را در تناقض با دیدگاه‌های خود و اکثر رفتارهایشان نیز با هدف ستیزه و کنترل دیگران، نه تفاهم متقابل می‌یابند. از آن سو، بسیاری از



سفیدپوستان نیز سیاه‌پوستان را نه به‌عنوان سوژه‌هایی همانند درزیست جهان آمریکایی بلکه ابژه‌هایی تحت سلطه «نظام» می‌بینند که باید در مسیر کارآمدی دولت آمریکا، به صورت مؤثر کنترل شوند. یک نمونه از این جهان‌های متفاوت، استناد دو گروه یادشده به دو جمله متفاوتِ توماس جفرسون از پدران بنیان‌گذار آمریکا است؛ جفرسون برای برخی همان است که گفت: «همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند» اما برای برخی دیگر، جفرسونی مهم است که نوشت، سیاه‌پوستان در مقایسه با سفیدپوستان «مانند قاطر در قیاس با اسب هستند». بیهوده نیست که بسیاری از مردم آمریکا پرچم کشورشان را سردر خانه آویزان

می‌کنند و دیگران، همان پرچم را در وسط خیابان به آتش می‌کشند. انجمن ۱۳۷ ساله مطالعات تاریخی ایالات متحده در یادداشتی پس از اصرار فراوان بر لزوم حفظ و آشنایی با خاطرات مشترک تاریخی برای شهروندان این کشور به‌ویژه کودکان، تنها توانسته است به موارد زیر اشاره کند: استقلال از بریتانیا و تأسیس ایالات متحده توسط پدران بنیان‌گذار در فیلادلفیا، تولد شهر واشنگتن به‌عنوان پایتخت این کشور، روز یادبود یعنی آخرین دوشنبه ماه مه، به یاد سربازانی که در حین خدمت در ارتش ایالات متحده، جان خود را از دست داده‌اند، تلاش آمریکاییان برای حفظ اتحاد علی‌رغم وقوع جنگ داخلی و نهایتاً توسعه همراه با تکثر و تساهل فرهنگی. این‌ها

به‌جز استقلال از بریتانیا، صرفاً چند نماد و ارزش ملی است، نه واقعیت تاریخی و خاطره مشترک. شاید به همین دلیل است که انجمن مطالعات تاریخی ایالات متحده، نتیجه گرفته است که اگرچه اصولاً «مطالعه تاریخ می‌تواند به شکل‌گیری شهروندان آمریکایی وفادار، هوشمند، سازنده، متساهل و متعادل، کمک کند اما هر آنچه برچسب تاریخ بر آن می‌خورد، لزوماً چنین نتایجی نخواهد داشت و حتی بهترین روایت تاریخی نیز اگر با تجربیات دیگر و درون و بیرون مدرسه همراه نشود، نمی‌تواند مؤثر باشد!»
شاید مهم‌ترین فایده خواندن تاریخ ایالات متحده برای شهروندان، این باشد که بفهمند اگر روزی نه‌چندان دور در گذشته، جهان

منابع

1. <https://www.historians.org/aboutahaandmembership/ahahistoryandarchives/>

واشنگتن در مناسبات بین‌المللی معترض بوده، حاکی از این موضوع است. البته نه اکثراً بلکه دست‌کم، طیف وسیعی از مردم آمریکا، ترجیح می‌دهند که ایالات متحده به جای اینکه نیروهایش را در پایگاه‌هایی مستقر سازد که در سرتاسر جهان تأسیس کرده و می‌کند، به همراهی با روند‌های مثبت جهانی دست‌کم با همراهی متحدان غربی‌تن بدهد و از فرآیندهای چندجانبه با قدرت‌های بین‌المللی مانند چین، پاپس نکشد. پایان تاریخ، لزوماً آن‌گونه که هیئت حاکمه آمریکا پس از فروپاشی شوروی تبلیغ می‌کرد، تکمیل سیطره اندیشه‌ها و ارزش‌های آمریکایی در جهان نیست بلکه اتفاقاً با پایان تک‌روی، تک‌قطبی و زورگویی، رقم خواهد خورد.

بدون ایالات متحده وجود داشته است، پس لزومی ندارد روزی نه‌چندان دور در آینده، امپراتوری آمریکا بر جهان کامل شود. تصور اینکه یک تمدن در گذشته برگستره وسیعی از جهان حاکم بوده و تاریخ درخشانی از خود برجای گذاشته، ممکن است برخی از سیاستمداران آژمند در آن سرزمین را بر این امر وادارد که بار دیگر نفوذ و سیطره کشور خود را که نماینده آن تمدن پیشین است برگستره وسیعی از جهان اعمال کنند. راماچاندر اگیوها، تحلیلگر هندی می‌نویسد که چنین آرمانی دارای جذابیت‌های پوپولیستی و رأی‌بیار است و حتی در کشورهایی که نظام سیاسی آن‌ها دموکراسی بوده نیز ممکن است، جواب دهد. آنچه امروزه حزب حاکم بر ترکیه با نام عثمانی‌گری به آن متهم بوده یا اینکه گفته می‌شود، مسکودر تلاش برای احیای بلوک شرق است، از همین دست انگیزه‌ها می‌باشد. از آنجا که دولت ایالات متحده، چنین پیشینه‌ای ندارد، برای توجیه گسترش نفوذ و سیطره خود بر جهان، به دلایل دیگر متمسک می‌شود تا شهروندان خود و افکار عمومی جهان را اقناع کند، اما تاکنون به جز در ماجرای یازده سپتامبر که یک ترس عمومی در آمریکا را کلید زد اکثراً ناموفق بوده و صرفاً به زور متوسل شده است. پیروزی دونالد ترامپ که خواستار خروج نیروهای نظامی ایالات متحده از مناطق دیگر شده بود و پیروزی بایدن که به تک‌روی

